

# Analysis and investigation of historical data and epistemological foundations of the novel ((The Forty Rules of Love)) by Elif Shafak

## "عیار عشق" تحلیل و بررسی داده های تاریخی و مبانی معرفت شناختی رمان (ملت عشق)) اثر الیف شافاک

\* علیرضا اسلامی

### چکیده

رمان ملت عشق الیف شافاک از مهم ترین آثاری است که به زندگی مولانا و شمس در قالب داستان پرداخته است. این رمان در سرتاسر جهان با اقبال قابل توجهی مواجه بوده است به طوری که بیش از میلیون ها جلد فروش داشته است. این مقاله در صدد آن است که با روش تحلیلی-توصیفی و با ابزار کتابخانه ای صحت و ثقم داده های تاریخی رمان را بررسی نماید و سه عنصر تحریف، رجوع به منبع ضعیف، و تخیل دارای تنافی با واقعیت را در داستانی که شافاک از مولوی و شمس بیان کرده تطبیق دهد و از سویی دیگر بر اساس فرم و محتوای داستان و تفسیر شافاک از مولانا، مبانی معرفت شناختی و نهایتا ارزش شناختی مانند نسبی گرایی، پلورالیزم دینی و فمینیسم را که متضمن این نوع برداشت و تفسیر گشته است بیان و بررسی نماید.

### واژگان کلیدی

مولوی، تصوف، ملت عشق، الیف شافاک، پلورالیزم دینی، تاریخ تصوف

## ۱. مقدمه

الیف شافاک نویسنده نام‌آشنای ترکی-انگلیسی است که امروزه آثارش در ایران و جهان با اقبال چشمگیری مواجه شده و در رده پرفروش‌ترین کتاب‌ها قرار گرفته است. مهم‌ترین اثر شافاک کتاب چهل قاعده عشق است که در ایران با نام ملت عشق شناخته می‌شود، این کتاب پرفروش‌ترین کتاب کل تاریخ کشور ترکیه می‌باشد و در ایران نیز بیش از ۸۰۰۰۰۰ نسخه از آن چاپ شده است.<sup>۱</sup>

از حیث معرفت‌شناختی از آنجایی که مبانی معرفت‌شناختی شافاک در سطور رمانش پنهان شده، و غالباً مخاطب غافل از اندیشه و مبانی او می‌شود، و از حیث تاریخی برای مخاطب دشوار است که به منابع دست اول و کهن مراجعه کند و صحت داده‌ها را بسنجد، در همین راستا نیاز به تحقیقی که این دو چالش را حل نماید ضروری بود. اهمیت، محبوبیت و شهرت ملت عشق سبب شد که نگارنده این رمان را مطالعه و با توجه به مطالعات قبلی مستندتر درباره زندگی مولانا و مباحث معرفت‌شناختی و دین‌شناختی سوالاتی برایش مطرح شود:

۱. آیا داده‌های تاریخی و داستان‌زندگانی مولانا مطابق با منابع و مستندات دست اول می‌باشد؟
۲. داده‌های تاریخی رمان تا چه اندازه قابل تطبیق بر ولدنامه سلطان ولد، رساله در مناقب خداوندگار فریدون احمد سپهسالار و مناقب العارفین شمس‌الدین احمد افلاکی می‌باشد؟
۳. متن، زیرمتن، و فرامتن رمان متضمن چه نوع مبانی معرفتی و ارزشی می‌باشد؟
۴. تا چه اندازه تفسیر شافاک از مولانا و مبانی معرفتی و ارزشی او مطابق با واقعیت است؟

به نظر می‌رسد شافاک با به‌کارگیری عنصر تخیل و ادبیات و تحریف داستان سعی در تصویرسازی مبانی معرفت‌شناختی خود در غالب داستان و شخصیت مولانا است.

نگارنده در این مقاله به بررسی داده‌های تاریخی و مبانی معرفت‌شناختی رمان که اقتضای این نوع بیان و تفسیر از مولوی را دارد می‌پردازد و از حیث فرم ادبیات داستانی، کیفیت ترجمه رمان، داده‌های اخلاقی و غیره نمی‌پردازد.

هر چند نقد و بررسی این کتاب با توجه به اهمیت فراوان آن مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته است ولیکن نقدها غالباً از حیث فرم و شیوه ادبیات داستانی بوده است و در مواردی نیز به سفارشی بودن کتاب و علل استقبال از آن و غیره پرداخته شده است، نگارنده یا جستجوهایی که انجام داد در باب مسائل تاریخی و مبانی معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی رمان هیچ مقاله و منبع مستقل و منسجم و علمی موجود نمی‌باشد، تنها منابعی که می‌توانستند یاریگر باشند:

۱. جلسه نقد و بررسی رمان ملت عشق دکتر عبدالکریم سروش و سروش دباغ
۲. مقاله "تحلیلی بر شیوه‌های بیان اخلاقی در رمان ملت عشق"، که به روش‌ها و شیوه‌هایی می‌پردازد که با استفاده از آن شافاک سعی نموده است مسائل معنوی و اخلاقی را بیان نماید.
۳. رساله کارشناسی ارشد "مطالعه تاثیر مولانا در رمان ملت عشق نوشته الیف شافاک با رویکرد انسان‌شناسانه" خانم فاطمه خواجه‌ویان که با نگرش جامعه‌شناسانه به مبانی انسان‌شناسی این رمان می‌پردازد.

---

<sup>۱</sup> این رمان در ایران ترجمه‌های متعددی دارد که مشهورترین‌شان توسط آقای ارسلان فصیحی توسط انتشار ققنوس منتشر شده است، تعداد نسخه چاپ شده به صورت تلفنی از انتشارات پرسیده شده است.

این مقاله با روش تحلیلی-توصیفی و با ابزار کتابخانه ای صورت پذیرفته است و پایه نقد در این مقاله بر اساس ۲ پیشفرض است:

۱. داده های تاریخی که خانم شافاک بر آن ها صحنه گذاشته و بر اساس آن ها داستان خود را تکمیل نموده است.

۲. بر پایه مبانی معرفت شناختی رمان که خانم شافاک از مولوی تفسیر نموده است.

نگارنده سال ها با آثار و شروح مثنوی مانوس بوده و در سیر مطالعات معرفت شناختی و دین شناختی خود پایه تاریخی و معرفتی این تفسیر را مورد تردید یافت و چون سعی در نقدی جامع بوده سعی شده، رمان از این دو حیث مورد بررسی قرار گیرد. به همین جهت مقاله ابتدا نویسنده و آثارش معرفی می شود، سپس خلاصه ای از رمان برای مخاطب بیان می شود تا مخاطب تصویر درستی از داستان در نویسنده در ذهنش صورت بپذیرد، سپس به بررسی داده های تاریخی می پردازد و آنها را با منابع مستند و دست اول تطبیق می دهد و درستی و نادرستی اش را بررسی می نماید، پس از آن مبانی معرفت شناختی رمان بیان و نقد می گردد.

## ۲. معرفی نویسنده و آثارش

الیف شافاک (شفق) در سال ۱۹۷۱ میلادی در استراس بورگ فرانسه بدنیا آمد، مادر و پدرش چندی پس از تولد او از یکدیگر جدا شدند و مادرش سرپرستی و تربیت او را بر عهده گرفت. شافاک که مادرش یک زن تحصیلکرده، سکولار، مدرن، غرب زده بود در زمانی که وضعیت مردسالار در جامعه ترکیه حاکم بوده و اکثر زن ها از جمله مادر بزرگش کمتر تحصیلکرده، خرافاتی، و غیر منطقی بودند. او در فضایی رشد و تربیت یافته که دو تصویر متفاوت از زن موجود بوده است. مادر او پس چند سال پس از جدایی از همسرش و زندگی در ترکیه دیپلمات می شود و همین باعث شد که کودکی و نوجوانی او به ترتیب در مادرید، اردن، و آلمان می گذرد و همین موجب آشنایی با فرهنگ ها و مردمان متفاوت می شود پس از آن به آنکارا می روند و در ۲۰ سالگی به استانبول شهری که شافاک می گوید شیفته آن است بر می گردد.<sup>۳</sup>

پس از مدتی به دانشگاهی زنانه در بوستون میشیگان می رود و از آن زمان به بعد انگلیسی نیز می نویسد. سپس ازدواج می کند و به آریزونا می رود. سکونت همسرش در استانبول موجب رفت و آمدهای او به ترکیه شده است.<sup>۴</sup>

او کارشناسی ارشد مطالعات زنان و دکتری علوم سیاسی دارد و از رساله دکتری اش با موضوع "بررسی مدرنیته در ترکیه با توجه به گفتمان های مردانه" دفاع کرده است.<sup>۵</sup> وی چندین سال به تدریس در دانشگاه های میشیگان و آریزونا مشغول بوده است.<sup>۶</sup>

الیف شافاک داستان نویسی را از ۸ سالگی شروع کرد و به صورت حرفه ای در سال ۱۹۹۷ با نوشتن رمان پنهان<sup>۷</sup> وارد دنیای نویسندگی شد، رمان پنهان داستان پسری ترا جنسیتی می باشد که در اوان کودکی به خانقاهی می رود و مرشدی به نام دری بابا پیر طریقت پسر می شود و نام پنهان را بر او می گذارد. معروف ترین رمان او ملت عشق<sup>۸</sup> (نام اصلی این کتاب *The forty rules*

۲. انگلیسی Elif Shafak ترکی استانبولی Elif Şafak

۳. (برگرفته از سخنرانی الیف شافاک در همایش جهانی TED) [www.ted.com](http://www.ted.com) - *Elif Shafak: The politics of fiction | TED Talk*

۴. همان

۵. Bilgin, Elif (2004). *AN ANALYSIS OF TURKISH MODERNITY THROUGH DISCOURSES OF MASCULINITY* (PDF) (Doctoral thesis). Middle East Technical University.

۶. "*Elif Shafak: U. Arizona Professor Acquitted of Charges In Turkey*".

۷. *The Mystic/1997*

۸. *The Forty rules of love/2009*

of love می باشد که در ایران به ملت عشق شناخته شده است) می باشد که در سال ۲۰۰۹ به نگارش در آورد، او آثار فراوانی را به رشته تحریر در آورده که مهم ترین آنها عبارت اند از:

۱. پنهان/ ۱۹۹۷
۲. محرم / ۲۰۰۰
۳. حرامزاده استانبول / ۲۰۰۶
۴. ملت عشق / ۲۰۰۹
۵. شرافت / ۲۰۱۱
۶. مرید معمار / ۲۰۱۴
۷. سه دختر حوا / ۲۰۱۶
۸. ۱۰ دقیقه و ۳۸ ثانیه در این دنیای عجیب / ۲۰۱۹
۹. جزیره درختان گمشده / ۲۰۲۱

تمام کتب نامبرده در ایران توسط مترجم و انتشارات مختلف ترجمه و چاپ شده است.

شافاک جوایز متعددی از جمله نشان شوالیه فرانسه، جایزه رومی، اتحادیه نویسندگان ترکیه، و غیره را بدست آورده، و همچنین نامزد جایزه ادبی دوبلین IMPAC برای کتاب ملت عشق شده است.<sup>۱۶</sup> او در سال ۲۰۲۲ بابت کتاب جزیره درختان گمشده نامزد جایزه ادبیات داستانی زنان شد.<sup>۱۷</sup>

در سال ۲۰۰۶ او بخاطر انتشار رمان حرامزاده استانبول به ۳ سال حبس بدلیل اهانت به ترک تبارها متهم شد که نهایتاً بدلیل کم بودن مدارک و دلایل سیاسی پرونده او بسته شد. حرامزاده استانبول رمانی است که در آن اشاره به نسل کشی یهویان توسط عثمانی شده است.<sup>۱۸</sup>

در اکثر آثار شافاک مکرراً به بحث فمینیسم و حقوق زنان اشاره شده است. شافاک معتقد است: داستان سرایی راهی برای فرار از حصارهای فرهنگی می باشد و هر نویسنده نماینده فرهنگی است که بدان شناخته می شود. او می گوید امروزه داستان مرزها را در می نوردد. داستان های او بیانگر فرهنگ ترکی در کنار دیگر فرهنگ های جهانی می باشد.<sup>۱۹</sup>

<sup>9</sup> . The Gaze/2000

<sup>10</sup> . The Bastard of Istanbul/2006

<sup>11</sup> . Honour/2011

<sup>12</sup> . The Architects Apprentice/2014

<sup>13</sup> . Three Daughters of Eve/2016

<sup>14</sup> . 10 Minutes 38 Seconds in This Strange World/2019

<sup>15</sup> . The Island of Missing Trees/2021

<sup>16</sup> . ["First of three London Book Fair author spotlights announced: Elif Shafak"](#)

<sup>17</sup> . ["Sorrow and Bliss' shortlisted for 2022 Women's Prize"](#)..

<sup>18</sup> . ["Writers on Trial". The New York Times./ "Turkey puts novelists including Elif Shafak under investigation". The Guardian.](#)

<sup>19</sup> . [www.ted.com](http://www.ted.com) - Elif Shafak: The politics of fiction | TED Talk

در بحث رمان ملت عشق نیز برخورد شافاک با مولانا برخورد یک پوپولیستی<sup>۲۰</sup> می باشد. شافاک که یک رمان نویس و نهایتاً فعال حقوق زنانی بیش نیست و اندک تخصصی در مباحث عرفانی اسلامی ندارد به سراغ مولوی رفته است؛ شخصیتی که در جهان اسلام نمونه ندارد و در شعر، عرفان، فقه، تفسیر و فلسفه متخصص می باشد.

### ۳. خلاصه رمان ملت عشق

ملت عشق با نام اصلی چهل قاعده عشق در سال ۲۰۰۹ نوشته شد و در سال ۲۰۱۰ به زبان انگلیسی و ترکی استانبولی انتشار یافت. این کتاب از پرفروش ترین کتاب کل تاریخ ترکیه می باشد و بیش از ۵۰۰ بار تجدید چاپ شده است، در ایران نیز این کتاب مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت و توسط چندین مترجم به فارسی برگردانده شد، که مشهورترین آن ها ترجمه ارسلان فصیحی می باشد که در سال ۱۳۹۳ توسط انتشارات ققنوس به چاپ رسید، فقط این ترجمه از سال ۱۳۹۳ تا سال ۱۴۰۰ در ایران ۱۲۴ بار در میانگین بیش از ۸۰۰۰۰۰ نسخه تجدید چاپ شده است.<sup>۲۱</sup>

این رمان در پنج بخش به نگارش در آمده است:

۱. خاک: پدیده ای عمیق، آرام و جامد زندگی؛
۲. آب: پدیده ای سیال و جاری و متغیر زندگی؛
۳. خاک: پدیده ترک کننده و کوچنده ی زندگی؛
۴. آتش: پدیده سوزاننده، ویران کننده و نابود کننده زندگی؛
۵. خلاء: پدیده ای که نبودنشان بر ما تاثیر می گذارد، نه بودنشان.

در این کتاب دو داستان همزمان پی گرفته می شود، اولی در قرن ۱۴ که زندگی زنی به نام اللا روبیشتاین<sup>۲۲</sup> می باشد که در برهه ای سخت از زندگی اش است، او از سوئی دچار روزمرگی و سرخوردگی شده است و از سوئی با خیانت همسر خود دیوید<sup>۲۳</sup> مواجه است و از طرفی رابطه او با دخترش دچار شکاف عمیقی شده؛ چرا که دخترش با توجه به سن کمی که دارد می خواهد ازدواج کند. او که به تازگی در یک انتشارات به عنوان دستیار ویراستار استخدام شده است باید رمانی را بررسی و گزارشی درباره آن بنویسد، ماجرا و داستان رمانی که اللا باید آن را ویراستاری کند موضوع دومین داستان کتاب می باشد که در قرن ۷ در قونیه و مقداری از آن در بغداد رخ داده است و زندگی مولانا جلالالدین و شمس تبریزی را به تصویر می کشد.

اللا با مطالعه کتاب، شیفته مولوی و شمس می شود و از طرفی مسائل مطرح شده در داستان به شکل عجیبی با زندگی و دغدغه های او تطابق دارد و همین باعث می شود که اللا با نویسنده رمان عزیز زاهارا<sup>۲۴</sup> ارتباط بگیرد و همین ارتباط ایمیلی رفته و رفته عمق پیدا می کند و آن دو عاشق یکدیگر می شوند و همین موجب خیانت اللا به خانواده و شوهر خود می شود.

---

20 . Populist

21. این ارقام به صورت تلفنی از انتشارات پرسیده شده است.

22 . Ella Robinstein

23 . David

24 . Aziz Zahara

اللا با عزیز به آمستردام و سپس به قونیه سفر می کنند و پس از مدتی عزیز به دلیل بیماری سرطان در قونیه فوت می کند و اللا پس از آن درگیر ادامه دادگاه و مسئله طلاقش می شود.

بخش قابل توجه کتاب را داستان دوم یعنی ماجرای شمس و مولانا تشکیل داده است که از خانقاهی در بغداد شروع می شود و به ملاقات شمس و مولانا در قونیه و انقلاب روحی مولانا می رسد. سپس اتفاقات رخ داده در قونیه و اتفاقات بین شمس و مولانا از زبان چندین راوی حکایت می شود. نهایتاً به فراق اول و سفر اول شمس و آشفته حالی مولانا می رسد، سپس داستان برگشت شمس و ازدواج او با کیمیا خاتون دخترخوانده مولوی بیان می شود و حال و فضای قونیه و مردم مطرح می شود و نهایتاً به فراق دوم و قتل شمس می انجامد.

طبق نظر برخی این کتاب سفارشی بوده و برای بنیاد مولانا در ترکیه نوشته شده و در راستای اهداف ناسیانولستی دولت ترکیه و مصادره شخصیت فرهنگی ایرانی مولانا می باشد<sup>۲۵</sup>، که البته بنیاد مولانا این ادعا را تکذیب و فروزنده اربابی تنها عضو ایرانی بنیاد مولانا نیز خاطر نشان کرد که این رمان در حدی نیست که بیانگر معارف مولانا باشد.<sup>۲۶</sup>

#### ۴. بررسی داده های تاریخی

در کم و کیف زندگانی مولانا بر خلاف انبوه مطالب موجود اختلافات فراوانی وجود دارد. تنها گزاره های اندکی یقینی و شرح حال نویسان در آن یکصدا می باشند.

آنچه همه در آن متفق القول اند این می باشد که نامش محمد و لقب اش مولوی، مولانا، جلال الدین، و خداوندگار می باشد، او در شهر بلخ دیده به جهان گشود، پدرش بهالدین ولد ملقب به سلطان العلماء از اکابر صوفیه بوده است. پدر مولوی اولین استادش بوده است و مطالب کتاب معارف پدر در کتاب مثنوی پسر مشهود است. هنگامی که مولوی نونهال بود همراه پدرش از بلخ مهاجرت می کنند درباره علت مهاجرت نیز قوی ترین احتمال اختلاف با خوارزم شاه و یا حمله مغول می باشد و پس از مهاجرت و گذر از شهرهای مختلف و زیارت حج نهایتاً در قونیه سکنت گزیدند. پس از مرگ پدر مولانا، برهان الدین محقق ترمزی که از شاگردان پدر بود از مولوی دستگیری می شود و او را تربیت می کند بعد از مرگ برهان الدین نیز نوبه به شمس تبریزی می رسد و این دوران دوران انقلاب و آشفتهگی مولوی می باشد. در رابطه با نحوه آشنایی شمس و مولوی اختلاف روایات بسیار زیاد است. شمس تبریزی دوبار از نزد مولوی غایب می گردد بار نخست به دمشق می رود و نهایتاً همراه با سلطان ولد پسر مولانا به قونیه باز می گردد. بار دوم شمس به کلی غایب و مستتر می شود و از سرانجام او هیچ گزاره ای موجود نیست. دیدار و مصاحبت با شمس نقطه ی عطف زندگی مولوی می باشد. پس از شمس شیخ صلاح الدین زرکوب قونوی جای او را می گیرد و بعد از مرگش حسام الدین حسن چلبی به مصاحبت با مولوی در می آید و یادگار آن دوران و مصاحبت نظم مثنوی است. مولوی نهایتاً از این جهان چشم فرو می بندد، مزار او در ترکیه امروزی می باشد.

مولانا مفسر قرآن، عارف، فیلسوف و فقیه بود و جمع این معارف در آثارش نمایان است مهم ترین اثر مولوی مثنوی می باشد و از دیگر آثار او می توان غزلیات شمس، فیه ما فیه، مجلس سبعه و نامه او به عروسش را نام برد.

<sup>۲۵</sup>. خیلی‌ها نمی‌دانند «ملت عشق» الیف شافاک یک کتاب سفارشی است! | ایبنا (ibna.ir)

<sup>۲۶</sup>. «ملت عشق» سفارش بنیاد مولانا نبوده است! | ایبنا (ibna.ir)

دکتر زرین کوب بیان می کند: ((زندگی او در یک سلوک روحانی مستمر از همان سال های کودکی وی آغاز شد، شعری بود که آن را سرود، ورزید، تحقق داد، و به پایان برد.))<sup>۲۷</sup> شافاک این زندگی را چه درست و چه غلط روی کاغذ آورده است.

سه منبع دست اول درباره زندگی مولانا وجود دارد که به اندک فاصله ای بعد از مرگ وی به تحریر در آمده است. اولین منبع را فرزند مولانا بهالدین ولد ۱۸ سال پس از مرگ پدر نوشته است که با عناوینی چون ولدنامه یا ابتدنامه یا مثنوی ولدی شناخته می شود، منبع دوم را شاگرد مولانا فریدون ابن احمد اسفہسالار آن را بعد از ولدنامه نوشته است که به نام رساله سپهسالار مشهور است، کتاب سوم مناقب العارفین می باشد که شمس الدین احمد افلاکی تدوین آن را ۴۶ سال پس از درگذشت مولانا شروع کرده است.<sup>۲۸</sup>

در میان این سه منبع مناقب العارفین از ارزش کمتری برخوردار است؛ چرا که اولاً سلطان ولد فرزند مولانا و اسفہسالار شاگرد او بوده اند اما افلاکی مولانا را درک نکرده است و از این و آن شنیده است، و ثانیاً متخصصین و مولانا پژوهان دلایل مختلفی در ادعاها و مطالب کذب مناقب العارفین آورده اند. دکتر کریم زمانی در این باره می گوید: "گزارش های افلاکی در کتاب مناقب العارفین، غالباً آلوده به خرافات و گزافه های حیرت آور و تناقض گویی های تاریخی و عدم دقت در گاهشماری رویدادهای مربوط به مولانا و اقمار اوست. افلاکی خود، شاهد وقایع نبوده است و گزارشها را از دهان این و آن شنیده و بدون تحقیق و بررسی نقل کرده است (حالا آیا خودش هم چیزهایی بافته یا نه؟ خدا می داند!)... و اگر این کتاب روزی به شیوه نقد علمی و تحقیقی مورد بررسی قرار گیرد، قطعاً اگر نگوییم اکثر، دست کم بسیاری از گزارش های آن از درجه اعتبار ساقط خواهد شد"<sup>۲۹</sup> مرحوم بدیع الزمان فروزان فر نیز در تضعیف مناقب العارفین می گوید: ((از عاقبت کار شمس الدین آگاهی درستی نداشته و حتی در کتاب پیر و مرشد خود سلطان ولد هم مطالعه کافی نموده است.))<sup>۳۰</sup>، ثالثاً در مواردی مطالب مناقب العارفین با ولدنامه و رساله سپهسالار و حتی اشعار خود مولانا در تعارض است.

الیف شافاک مدعی است که داستان مولوی و شمس را کاملاً مستند نگاشته است و برخلاف روال داستانونویسان در آخر رمان منابع و ماخذ ذکر کرده است،<sup>۳۱</sup> ولیکن به هنگام بررسی داستان مواردی وجود دارد که نه تنها تخیل نویسنده است بلکه نوعی تحریف در واقعیت می باشد، به مواردی که این تعارضات در آن ها موجود است می پردازیم:

۱. طبق روایت کتاب، شافاک مدعی است که شمس به قتل رسیده است.<sup>۳۲</sup> و از زبان قاتل بیان می کند: "از زمانی که شمس تبریزی را کشتم و در چاه انداختم ۵ سال می گذرد"<sup>۳۳</sup> و یا شرح موقوف قتل از زبان قاتل در اواخر کتاب<sup>۳۴</sup> صریحاً بیان گر این می باشند که شمس توسط قاتلی اجیر شده به قتل رسید. حتی سلیمان مست که فهمیده بود می خواهند شمس را بکشند آمد و به شمس خبر داد.<sup>۳۵</sup>

<sup>۲۷</sup> پله پله تا ملاقات خدا ص ۹.

<sup>۲۸</sup> دانشنامه ادب فارسی، ج ۶، ص ۱۲۰.

<sup>۲۹</sup> پرسش و پاسخ - نای و نفیر | وب سایت رسمی استاد کریم زمانی ([nayonafir.com](http://nayonafir.com))

<sup>۳۰</sup> زندگانی مولانا ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

<sup>۳۱</sup> در ص ۵۱۰ ملت عشق شافاک ۳۷ مورد عنوان کتاب را ذکر کرده که غالباً نوشته های دست دوم و دست سوم است و ترکی استانبولی اند و انگلیسی و خیلی از مولفین آنها نیز مولوی شناس نبوده اند.

<sup>۳۲</sup> ملت عشق ص ۳۹ و ۴۵ و ۴۸۳

<sup>۳۳</sup> همان، ص ۴۵.

<sup>۳۴</sup> همان، ص ۴۸۳.

<sup>۳۵</sup> همان، ص ۴۷۹.

بنا بر روایت ولدنامه برای غیبت دوم شمس، شمس از قونیه دل کند و به گونه ای رفت که هیچ کس نفهمید و عزم کرد که دیگر به قونیه نیاید:

خواهم این بار آن چنان رفتن - که نداند کی کجام من  
همه گردند در طلب عاجز - ندهد کس ز من نشان هرگز

...

ناگهان گم شد از میان همه - تا رود از دل آندهان همه (ولدنامه بخش ۳۰)

افلاکی در مناقب العارفین روایت می کند سبی در بندگی مولانا نشسته بودند که شخصی از شمس را صدا زد و به بیرون برد و شمس برخاست به مولانا گفت به کشتنم می خواهند و مولانا گفت مصلحت است و سرانجام شمس را هفت نفر با کاردی کشتند و شمس چنان نعره ای زد که آن هفت نفر بیهوش شدند و زمانی که به هوش آمدند جزء چند قطره خون خبری از شمس نبود و دیگر کسی خبری از او پیدا نکرد.<sup>۳۶</sup>

روایت سپهسالار نیز مانند روایت سلطان ولد می باشد و از زبان شمس اینگونه بیان می کند: ((این نوبت از حرکات جمع معلوم چنان غیبت خواهم کرد که اثر مرا هیچ آفریده نیابد و هم در آن مدت ناگاه غیبت فرمود.))<sup>۳۷</sup> این عبارت سپهسالار عبارتی تعلیلی است که اولاً بیان می کند شمس به قتل نرسیده و مستتر شده و ثانیاً علت غیبت دوم شمس را حرکات جمع معلوم بیان می کند. صاحب جواهر المصنیه نیز که هم عصر مولوی بوده قتل شمس را مورد تردید می داند<sup>۳۸</sup> و ایضا دولت شاه نیز می گوید که در قتل شمس اختلاف است.<sup>۳۹</sup>

به نظر روایت سلطان ولد پسر مولانا و سپهسالار بنابر اینکه شمس از قونیه رفت از همه صحیح تر است چرا که آن دو در آن زمان حاضر بوده اند و ثانیاً در کلام افلاکی تعارضات وجود دارد. استاد بدیع الزمان فروزانفر با بیان اینکه منشا روایت قتل شمس به روایت بی بنیان افلاکی بر می گردد می گوید: "به اندک دقت از این اختلاف و اضطراب که در اقوال و روایات افلاکی است مشاهده می افتد که این راوی اخبار مولانا و مناقب نویس تربت شریف هم از عاقبت کار شمس الدین آگاهی درستی نداشته و حتی در کتاب پیر و مرشد خود سلطان ولد هم مطالعه کافی ننموده است."<sup>۴۰</sup> و از طرفی هم مولانا پس از غیبت شمس ۴ بار در جستجوی او به دمشق رفت. اگر شمس به قتل رسیده چرا مولانا در طلب او ۲ سال شهر به شهر و وجب به وجب در جستجو بوده است؟

دکتر عبدالکریم سروش نیز این ادعا را افسانه ای می نامد و بیان می کند: ((شمس پس از توقف کوتاهی مجدداً غائب شد و به درستی معلوم نشد که چه بر سرش آمد. در قونیه کسانی مدعی اند محل دفن شمس در یکی از مساجد آن شهر است، یا چاهی را نشان دهند و می گویند جسد وی را در آن انداخته اند ولی اینها افسانه ای بیش نیست، هیچ کس نمی داند چه بر سرش آمد.))<sup>۴۱</sup>

با این وجود، شافاک در این بخش داستانی از قول و روایت ضعیف استفاده کرده است.

<sup>۳۶</sup>. مناقب العارفین توفیق سبحانی ص ۴۲۹.

<sup>۳۷</sup>. رساله سپهسالار تصحیح موحد ص ۲۶۳.

<sup>۳۸</sup>. الجواهر المصنیه، طبع حیدرآباد ج ۲ ص ۱۲۵.

<sup>۳۹</sup>. تذکره دولت شاه، طبع لیدن ص ۲۰۱.

<sup>۴۰</sup>. زندگانی مولانا ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

<sup>۴۱</sup>. قمارعاشقانه ص ۶۰.



۲. شافاک در کتاب به حسن صباح بزرگ مذهب اسماعیلیه اشاره کرده است و بیان نموده که قاتل شمس تبریزی و حسن صباح یک شخص بوده است<sup>۴۲</sup> همانطور که بیان شد واقعه قتل شمس صحیح به نظر نمی رسد و از سویی در به قتل رسیدن حسن صباح نیز اختلاف است و بیان می شود که او بدلیل بیماری از دنیا رفته است.<sup>۴۳</sup> به نظر می رسد شافاک این بخش را تخیلی نوشته و یا تاریخ را تحریف نموده است.
۳. شمس هنگام صبحت با بابازمان مدعی می شود که در کودکی اسرار کائنات یکی یکی پیش چشمانش آشکار می شده است.<sup>۴۴</sup> این مطلب در هیچ منبعی بیان نگشته است و به نظر می رسد شخصیت بابازمان کاملاً تخیلی است ولیکن می توان احتمال داد که شخصیت بابازمان برگرفته از باباکمال جندی می باشد که طبق روایت جامی شمس از تربیت یافتگان او بوده است. البته این قول جامی را استاد بدیع الزمان فروزانفر مشکل دار و غلط می داند.<sup>۴۵</sup>
۴. در قسمتی از کتاب، شافاک مدعی است که عطار هنگامی که مولوی ۵ یا ۶ سال داشته او را دیده و به پدر مولوی گفته که این فرزند را گرمی دار. زود باشد که از نفس گرم آتش در سوختگان عالم زند. همچنین گزارش شده است ابن عربی روزی مولوی جوان را دیده و چنین فرموده که سبحان الله اقیانوسی از پی دریایی می رود.<sup>۴۶</sup> داستان دیدار مولوی و عطار را معمولاً ذکر کرده اند، جامی آن را در نفحات الانس و دولت شاه در تذکره دولت شاه آن را بیان نموده است.<sup>۴۷</sup> داستان دیدار ابن عربی و مولوی نیز با توجه به این که مولوی مدتی در دمشق تحصیل کرده و از طرفی نیز همان ایام ابن عربی اواخر عمرش را در دمشق سپری می کرده دور از ذهن نیست اما فرموده ابن عربی که شافاک ذکر کرده در منبعی نیامده است.
۵. شافاک در قسمتی از کتاب اینگونه بیان کرده که سید برهان الدین استاد و بزرگ مولانا بعد از پدرش بهاءالدین ولد طی نامه ای از بزرگ یکی از خانقاه های بغداد بنام بابازمان خواسته که برای مولوی رفیقی پیدا کند که او را از خلاء درونی اش نجات دهد و بابا زمان با دیگر دروایش خانقاه مطرح می کند و از بین دروایش تنها شمس که تازه به آن خانقاه آمده بود به حاضر می شود به سمت قونیه برود.<sup>۴۸</sup> مطلب مذکور و نامه برهان الدین در هیچ منبعی یافت نشد.
۶. در باب آشنایی اولین دیدار مولانا با شمس چند قول وجود دارد:
- الف. روایت افلاکی و جامی<sup>۴۹</sup>: مولانا و شاگردانش با شمس برخورد می کنند، شمس از مولانا می پرسد بایزید بزرگتر است یا محمد(ص)؟ و مولانا پاسخ می دهد حضرت محمد خاتم پیامبران است او را چه نسبت با بایزید، شمس می گوید پس چرا محمد می گوید: ما عرفناک حق معرفتک ولی بایزید می گوید: سبحانی ما اعظم شانی. و مولانا از هیبت سوال از هوش می رود و وقتی به هوش می آید با شمس به مدرسه می روند و جامی این را اضافه می کند که سرّ کلام محمد از شرح صدر و استسقای عظیم بوده (اقیانوس آب) و سر کلام بایزید از کمی عطش و حوصله ناشی شده بوده (جرعه ای آب).

۴۲. ملت عشق، ص ۴۱.

۴۳. زبده التواریخ، ص ۱۶۸.

۴۴. ملت عشق، ص ۹۵.

۴۵. زندگانی مولانا، ص ۸۱.

۴۶. ملت عشق، ص ۱۱۱.

۴۷. تذکره دولت شاه طبع لیدن ص ۱۹۳.

۴۸. ملت عشق، ص ۱۱۱.

۴۹. مناقب العارفین ص ۳۸۸.

ب. روایت دولت شاه و تذکره آتشکده<sup>۵۰</sup>: مولانا و جمعی از شاگردانش در حرکت بودند که شمس سوال کرد: غرض از دانستن و مجاهدت و تکرار علم چیست؟ مولوی پاسخ داد: روش سنت و آداب شریعت و شمس در جواب گفت اینها ظاهر است و مولوی پرسید وراى اینها چیست و شمس گفت علم آن است که به معلوم رسی و شعر سنایی را خواند:

علم کز تو تو را بنساند - جهل از آن علم به بود بسیار

و مولوی مدهوش و متحیر شد و پیش شمس افتاد.

ج. روایت صاحب الجواهر المضمیه<sup>۵۱</sup>: محیی الدین عبدالقادر اینگونه بیان می کند که روزی مولوی در خانه بود و شاگردانش دور او بودند، شمس می آید و اشاره به کتب می کند و می گوید: این چیست؟ مولانا پاسخ می دهد: تو این ندانی، سخن مولانا پایان نرسیده بود که آتش به کتاب و کتابخانه می افتد و مولوی می گوید: این چیست؟ و شمس پاسخ می دهد: تو نیز این ندانی و بر می خیزد و می رود. جامی و احمد رازی مولف تذکره هفت اقلیم نیز این روایت را نقل کرده اند، البته با این تفاوت که شمس کتب را در حوض و آب می اندازد و خشک بیرون می آورد، شافاک روایت جامی و تذکره هفت اقلیم را نیز بیان می کند با این تفاوت که از حیث زمانی پس از آشنایی شمس و مولوی رخ می دهد که به نظر این بخش از حیث زمان رخداد توسط شافاک تحریف شده است. د. روایت سپهسالار: سپهسالار بیان می کند مولانا از خانه بیرون آمده بود که شمس الدین سر برآورده و مولوی به نور محبت دانسته آنچه که در عالم غیب اشارت یافته است و آن دو تا دیرگاهی به هم نگریستند و با زبان قدسی با هم گفتگو می کردند.<sup>۵۲</sup>

در کتاب ملت عشق روایت دیدار طبق قول افلاکی و جامی (الف) بیان شده است<sup>۵۳</sup> اما این قول خالی از اشکال نیست چرا که طبق نظر استاد بدیع الزمان فروزانفر سوال شمس بسیار ساده و پیش پا افتاده است و طفلان راه طریقت نیز می توانند به آن پاسخ دهند چه برسد به مولانا که هم مفسر بوده هم فقیه و هم از آغاز زندگی با حقایق عرفان آشنا شده و در مهد تصوف تربیت یافته است و زمانی که به منابع صحیح و قدیمی تر نگاه می کنیم در می یابیم که تذکره نویسان و اربابان مناقب روایاتی از خود ساخته و یا شنیده های خویش را بدون تحقیق در کتب نوشته اند.<sup>۵۴</sup> استاد کریم زمانی نیز بیان می کند: ((گزارش های افلاکی در کتاب مناقب العارفین غالبا آلوده به خرافات و گزافه های حیرت آور و تناقض گویی های تاریخی و عدم گاهشماری های رویدادهای مربوط به مولانا و اقمار اوست.))<sup>۵۵</sup> با این وجود به نظر می رسد در این بخش از داستان نیز شافاک به منبع ضعیف و غیر معتبر رجوع نموده است.

استاد فروزانفر با استناد به اشعار ولدنامه، داستان آشنایی شمس و مولوی را به داستان جستجوی موسی از خضر تشبیه می کند و از آنجایی که مولانا به نشانه های کاملان و واصلان آشنایی داشت و مغز را از پوست باز می دانست و چون شمس

<sup>۵۰</sup> تذکره دولت شاه طبع لیدن ص ۱۹۶ و ۱۹۷ و تذکره آتشکده بخش ذکر رجال بلخ.

<sup>۵۱</sup> الجواهر المضمیه، طبع حیدرآباد، ج ۲ ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

<sup>۵۲</sup> رساله سپهسالار، ص ۲۵۴.

<sup>۵۳</sup> ملت عشق، ص ۲۳۵-۲۴۰.

<sup>۵۴</sup> زندگانی مولانا ص ۹۱ و ۹۲.

<sup>۵۵</sup> پرسش و پاسخ - نای و نفیر | وب سایت رسمی استاد کریم زمانی (nayonafir.com)

الدین را دید نشانه‌ها و علامات اتصال به دریای بی کران را در او دید و به نفس بی چون و چرای او پی برد.<sup>۵۶</sup> که این نظر با روایت سپهسالار نیز هم خوانی بیشتری دارد.

۷. در رمان ملت عشق مولوی و شمس پس از اولین دیدار خود را ۴۰ روز در کتابخانه حبس کردند و در آنجا گذراندند.<sup>۵۷</sup> طبق روایت افلاکی ۴۰ روز در حجره مدرسه بودند<sup>۵۸</sup> نه کتابخانه، و طبق روایت جامی ۳ ماه در خلوتی بودند و طبق روایت سپهسالار ۶ ماه آزاد یعنی ۶ ماه تمام در حجره شیخ صلاح الدین بودند<sup>۵۹</sup> حال آیا کتابخانه بوده است یا نه، در هاله‌ای از ابهام می‌باشد.

۸. ملت عشق علت اختلاف فرزند مولانا، علاءالدین و شمس را اینگونه بیان می‌نماید که حسد، رشک، کینه و نفرت علاء الدین نسبت به شمس به این دلیل بوده که او دل‌باخته کیمیا بوده ولی شمس با کیمیا ازدواج می‌کند<sup>۶۰</sup> و حتی این اختلاف تا جایی است که پسر مولوی در قتل شمس دست داشته است.<sup>۶۱</sup>

برخی گفته‌اند که پسر مولانا در قتل شمس دست داشته است ولی حتی اگر اثبات شود شمس به قتل رسیده باز در هاله‌ای از ابهام می‌باشد که آیا علاءالدین در آن دست داشته یا نه.

به بیان استاد کریم زمانی در رساله سپهسالار کلا ۶ سطر درباره کیمیا نوشته و آن هم مربوط می‌شود به خواستگاری شمس و ازدواج با شمس است و نه از مرگ کیمیا گفته است و نه از عشق علاء الدین به کیمیا. در مناقب العارفین نیز افلاکی با آن که ذهنی پندارینه و افسانه ساز داشته ولی با این حال ۹ سطر بیشتر درباره کیمیا نوشته و آن هم مربوط به چگونگی مرگ کیمیا می‌باشد که روایتی غلط می‌باشد و درصدد کرامت تراشی برای شمس است.<sup>۶۲</sup> دکتر عبدالکریم سروش و عبدالحسین زرین کوب نیز بیان می‌کند به نظر چون فرزند مولوی مفتی بوده است به بیشتر به درس و فقه و شریعت رغبت داشته و اشتغال پدر به شعر و سماع را دون شان یک مفتی می‌دانسته است و اختلاف از مبانی آن دو نشات می‌گرفته است.<sup>۶۳</sup> به هر حال آنچه که مشهود است این داستان‌ها در هیچ منبع مستندی نیامده است و چه بسا شافاک برای اغراض خود آن را ساخته باشد.

۹. درباره چگونگی فرزندخواندگی کیمیا توسط مولوی، شافاک اینگونه می‌نویسد که حکیمی به پدر و مادر اصلی کیمیا گفت که کیمیا استثناء است و خدا به او استعداد بزرگی بخشیده حتما او را به مکتب بفرستید و پیشنهاد می‌کند او را به قونیه نزد مولانا ببرند تا او کیمیا را پرورش دهد. وقتی به محضر کیمیا می‌روند کیمیا روح همسر مولوی گوهرخاتون را می‌بیند و از زبان او با مولوی سخن می‌گوید و بدین گونه مولوی او را پرورش می‌دهد.<sup>۶۴</sup> این بیان در منابع ذکر نشده است و به نظر تخیل خانم شافاک برای پر و بال دادن به داستان است.

<sup>۵۶</sup> زندگانی مولانا ص ۹۲ تا ۹۵.

<sup>۵۷</sup> ملت عشق، ص ۲۴۷.

<sup>۵۸</sup> مناقب العارفیت توفیق سبحانی ص ۴۳۳

<sup>۵۹</sup> رساله سپهسالار تصحیح موحد ص ۲۵۵

<sup>۶۰</sup> ملت عشق، ص ۳۶۴-۴۵۵-۴۵۷.

<sup>۶۱</sup> ملت عشق، ص ۴۹۱.

<sup>۶۲</sup> پرسش و پاسخ - نای و نفیر | وب سایت رسمی استاد کریم زمانی ([nayonafir.com](http://nayonafir.com))

<sup>۶۳</sup> صوت تدریس دفتر اول مثنوی، پله پله تا ملاقات خدا ص ۱۲۹

<sup>۶۴</sup> ملت عشق، ص ۲۵۹-۲۶۶.

۱۰. داستان در چند جا روایت روسپی و فاحشه ای به نام گل کویر است که شمس او را ارشاد می دهد و او توبه می کند و شمس به او در خانه مولانا پناه می دهد.<sup>۶۵</sup> این داستان در هیچ منبعی ذکر نشده است و هدف خانم شافاک از بیان چنین داستانی معلوم نیست.

۱۱. شافاک اینگونه نقل می کند که پادشاه کیخسرو در مجلس سماع مولانا شرکت می کند و در آخر مجلس کیسه ای طلا به آن ها می دهد و شمس کیسه را به سمت شاه پرتاب می کند و می گوید ما برای پول سماع نمی کنیم.<sup>۶۶</sup> این داستان در منابع نقل نشده است البته در مناقب العارفین آمده است<sup>۶۷</sup> که معین الدین سلیمان بن علی مشهور به پروانه در ایام حکومتش در روم شبی پس از مجلس سماع در کاسه ای زرین برنج ریخت و در زیر برنج زر و سکه قرار داد و آن را به مولانا داد، مولانا پس از بانگ و تشر به پروانه این غزل را خواند:

به خدا میل ندارم نه به چرب و نه به شیرین - نه بدان کیسه ی پر زر نه بدان کاسه ی زرین  
که البته این حکایت ربطی ندارد به آنچه شافاک بیان کرده ولی می توان احتمال داد که منشا تخیل او این داستان می باشد.

۱۲. شمس پس از ازدواج با کیمیا در شب حجله شان با کیمیا هم خواب نمی شود و هرچند سخن مردم برایش اهمیتی ندارد ولی با چاقو دست خود را می برد و خونس را در پارچه می ریزد که مردم گمان نکنند که کیمیا دختر و باکره نبوده و آبرویش نرود.<sup>۶۸</sup> و از طرفی اینگونه بیان می کند که کیمیا پس از ازدواج با شمس بدلیل بی توجهی های شمس به او دچار مریضی و افسردگی می شود.<sup>۶۹</sup>

همانگونه که گذشت در رساله سپهسالار و در مناقب العارفین داستان کیمیا به بیشتر از ده سطر نمی رسد و زندگی او برای ما معلوم نیست و طبق نظر استاد زرین کوب شمس و کیمیا زندگی عاشقانه داشته اند و شمس عاشق کیمیا بوده است.<sup>۷۰</sup> و از کلام شمس نیز اینگونه بر می آید که او با کیمیا رفتاری جوانمردانه داشته و حتی به رغم علاقه اش به کیمیا با درخواست طلاق از سوی او موافقت کرده و مهریه اش را نیز تمام و کمال پرداخته است. استاد محمد علی موحد نیز اینگونه بیان می کند: ((آنچه از مقالات خود شمس بر می آید او این زن را بسیار دوست می داشته است))<sup>۷۱</sup> آنچه که معلوم است تمام این داستان ها تحریف و زاییده ذهن شافاک و یا افرادی است که فهمی از شخصیت و زندگی شمس و مولانا نداشته اند و از این دو شخصیت سوء استفاده ها و سوء فهم ها کرده اند.

۱۳. کیمیا از گل کویر برای دلربایی از همسرش شمس آموزش گرفت و وقتی به سراغ شمس رفت شمس به او بی اعتنایی و تحقیرش کرد.<sup>۷۲</sup>

همانگونه که گذشت کل داده های موجود منابع دست اول و مستند از زندگی کیمیا به ۱۰ سطر نمی رسد و تمام این ها تخیلی و جعلی می باشد.

۶۵. ملت عشق، ص ۳۹۶-۳۹۹ و ص ۲۰۴-۲۱۰.

۶۶. ملت عشق، ص ۴۰۴-۴۰۶.

۶۷. مناقب العارفین ص ۱۲۱.

۶۸. همان، ص ۴۵۲-۴۵۴.

۶۹. همان، ص ۴۶۶-۴۶۹.

۷۰. پله پله تا ملاقات خدا ص ۱۳۶.

۷۱. رساله سپهسالار موحد بخش توضیحات ص ۳۴۳.

۷۲. ملت عشق، ص ۴۶۱.

۱۴. شافاک در داستان به شخصیتی به نام حسام طلبه اشاره می کند که شمس و حسام با یکدیگر روبرو می شوند و از قول شمس می گوید که او دل صوفیان را دارد.<sup>۷۳</sup> چنین داستانی جایی نقل نشده است البته می توان احتمال داد که حسام طلبه همان حسام الدین چلبی است.

ای ضیاء الحق حسام الدین توی - که گذشت از مه به نورت مثنوی (مثنوی دفتر چهارم)

نتیجه: هرچند شافاک مدعی است که داستان مولوی و شمس را کاملاً مستند نگاشته است و برخلاف روال داستاننویسان در آخر رمان منابع و ماخذ ذکر کرده است<sup>۷۴</sup>، هرچند پوشیده نیست که یک نویسنده هرچقدر هم سعی کند رئالیسم<sup>۷۵</sup> بنویسد بازهم نیازمند به عنصر تخیل در داستاننویسی خواهد بود، اما زمانی که شافاک ادعا مستند بودن دارد ناپستی تخیل اش در تنافی با حقیقت اصل باشد.

با توجه به آنچه گذشت در ملت عشق بسیاری از ابعاد داستان مولوی و شمس مستند است اما گاه تعارضاتی وجود دارد که علت عمده آنها سه چیز است:

- تحریف ماجرا؛
- استفاده و رجوع به منبع ضعیف؛
- تخیل دارای تنافی با حقیقت.

## ۵. مبانی معرفت شناختی

معرفت شناختی شاخه ای از دانش است که درباره شناختِ شناخت و مسائلی همچون امکان، چیستی، اقسام، راه، اعتبار و غیره شناخت بحث می کند.<sup>۷۶</sup> در معرفت شناسی چند سوال اساسی مطرح است که موضوع معرفت شناسی را تشکیل می دهد، پاسخ بدین سوالات مبانی معرفت شناختی هر اندیشه ای را روشن می نماید. از سویی مبانی معرفت شناختی بن مایه دیگر مبانی فلسفی هر نظام بینشی و نگرشی می باشد و از نظر ثبوت بر تمام مسائل عقلی مقدم می باشد چرا که تا مسئله شناخت تبیین نگردد طرح مسائل عقلی، فلسفی، کلامی، و ... فایده ای ندارد.<sup>۷۷</sup>

۱. آیا شناخت و معرفت امکان دارد؟

۲. چه چیزهایی را می توان شناخت؟

۳. چگونه می توان به شناخت و معرفت رسید؟ راه های رسیدن به معرفت چیست؟

۴. معرفت ها چه اندازه اعتبار دارند؟ آیا معرفت یقینی وجود دارد؟

<sup>۷۳</sup>. ملت عشق، ص ۳۸۱.

<sup>۷۴</sup>. ملت عشق، ص ۵۱۰ و ۳۷ مورد عنوان کتاب را ذکر کرده که غالباً نوشته های دست دوم و دست سوم است، ترکی استانبولی اند و انگلیسی و خیلی از مولفین آنها نیز مولوی شناس نبوده اند.

<sup>۷۵</sup>. Realism

<sup>۷۶</sup> A Companion to Epistemology, PP.50-80.

<sup>۷۷</sup>. معرفت شناسی در قرآن جوادی آملی ص ۲۱.

در زمان مولانا معرفت شناسی به صورت امروزه مطرح نبوده است چرا که اصطلاح معرفت شناسی (Epistemology) به منزله یک دانش از سده ۱۹ میلادی مطرح گشت<sup>۷۸</sup> ولیکن در تمام اندیشه و آرای قبل از این تاریخ مباحث و سوالات معرفت شناختی مطرح بوده است. مولانا نیز در آثار و اشعار خود به مباحث معرفت شناختی اشاره داشته است و به امکان، روش، ابزار، اعتبار، لزوم و غیره شناخت پرداخته است و پاسخی اسلامی بدان ها داده است او همچون فلاسفه اسلامی میناگرا می باشد، علامه جعفری بیان می کند: "این متفکر بزرگ (مولانا) صد در صد در مسیر مکتب اسلام حرکت می کند."<sup>۷۹</sup> و لازمه تفکر اسلامی طرح و پاسخ دهی به مباحث معرفت شناختی با مبانی تصویری و تصدیقی می باشد.

الیف شافاک به طور مستقیم در ۴۰ قاعده و به طور غیرمستقیم در غالب فرامتن و زیرمتن مسائل و مباحث معرفتی فراوانی را مطرح نموده است، او با برکارگیری شیوه های داستانیسی به خوبی توانسته دغدغه هایش را بیان کند.

مهم ترین مسائلی که شافاک به آن اشاره داشته است ذیل معرفت شناسی دینی قرار می گیرد. بدیهی است مسائل و مواردی مورد بررسی قرار گرفته که شافاک در آن ها اظهار نظر کرده است. شافاک حدوداً به تمام ۴ سوال مطرح شده پاسخ داده است که پاسخ هایش لوازم، نتایج و نتیجه هایی را در بر می گیرد که ذیل هر بحث آن ها نیز بررسی می شوند.

### ۵.۱ امکان شناخت و نسبی گرایی

کلیدی ترین پرسش در معرفت شناسی، سوال از این مساله است که آیا جهان وجود خارجی دارد و اگر جواب آری می باشد، امکان شناخت و درک واقعیت ممکن است؟

در نظر شافاک حتی پیامبران نیز توانایی درک واقعیت را ندارند و حضرت موسی(ع) نیز حکمت دستوره های خداوند را نمی فهمید. او اعتقاد دارد که زندگی فاقد معنای نظری می باشد و صرفاً لذت محوری است. او مفهوم والای عشق در اندیشه مولوی به لذت تقلیل می دهد و زندگی عاشقانه را معنادار می داند. البته بدیهی است که زندگی عاشقانه زندگی معنادار می باشد اما مسئله اینجاست که کدام عشق و کدام معشوق و اینجاست که نیازمند به شناخت می شویم.

شافاک در مسئله شناخت نسبی گراست بدین معنا که معتقد است شناخت امری مطلق نمی باشد و با توجه به شرایط، اختلاف ها، تفاوت ها و غیره متفاوت خواهد بود در مقابل نسبی گرایی مینا گرایی می باشد که اعتقاد دارند در امری شناخت مطلق است و همه به فهمی یکسان و بین الازدهانی دست می یابند.

یکی از پیامدهای این نوع جهان بینی شریعت گریزی می باشد که شافاک درخلل داستان از زبان شمس خطاب به کیمیا می گوید: ".....عبادات را می خواهم چکار....."<sup>۸۰</sup> و در قسمتی دیگر می گوید که اهل حق مجبور به پیروی از قواعد شریعت نیستند.<sup>۸۱</sup> در نظر او رسیدن به هدف اصل است و هر راهی که بدان برسد ارزش دارد.

همانگونه که بیان گشت مولانا در مسئله شناخت همچو فیلسوفان مسلمان مینا گراست و قائل به امکان شناخت می باشد. شناخت را امری مطلق می داند و عدم شناخت را بدترین آفت ها می داند:

<sup>78</sup> . Encyclopedia Britannica Online, 2007.

<sup>۷۹</sup> . ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ج ۷ ص ۲۷۲.

<sup>۸۰</sup> . ملت عشق، ص ۳۳۷.

<sup>۸۱</sup> . ملت عشق، ص ۲۲۹ و ۲۷۸.

آفتی نبود بتر از ناشناخت - تو بر یارو ندانی عشق باخت

از سویی دیگر مولوی قائل به معرفت دینی می باشد:

حکمت دنیا فزاید ظن و شک - حکمت دینی بود فوق ملک

و اینها تعارضاتی است که میان اندیشه مولانا و تفسیر شافاک از مولوی وجود دارد.

## ۵.۲ ایمان گرایی و دعوت به تجربه دینی

از آنجایی که شافاک دستیابی به واقعیت و معرفت را ناممکن می داند و از سویی نسبی گراست. نظام بینشی و نگرشی او به ایمان گرایی و تجربه دینی روی می آورد.

ایمان گرایی بدین معناست که عقل در سلوک و زندگی آدمی بی بهاست و مهم آن است که به باورهایمان دلسپردگی و اطمینان داشته باشیم در آن نظام های اعتقادات دینی موضوع ارزیابی و سنجش عقلانی دانسته نمی شود.<sup>۸۲</sup> شافاک بیان می کند که باید چشم بست و وارد وادی ایمان شد ولیکن بدین نکته توجه نکرده اند که در وادی های گوناگون ایمان گاه تضاد وجود دارد.

در اندیشه اسلامی و اندیشه مولوی ابتدا بایستی با عقل خدا و راه را شناخت و سپس دل سپرد به عبارتی با عقل راه را می شناسیم و با دل آن را راهبردی می نماییم. در همین راستا است که قرآن بیان می نماید: راسخان در علم ایمان واقعی دارند.<sup>۸۳</sup>

نسبی گرایی باعث می شود که شافاک در مسئله معنادهی با بن بست مواجه شود و به همین دلیل برای معنادار کردن زندگی چاره ای جز روی آوردن به تجربه دینی ندارد. او بیان می نماید که مهم است خدا را تجربه نمود. با این حال بایستی در نظر داشت که تجربه دینی نوعی تجربه عقلی یا معرفتی نیست و یک احساس است.<sup>۸۴</sup> حال آنکه برای تبدیل آن به معرفت باید تفسیر شود و تفسیر آن از نوع علم حصولی می باشد و در آن امکان خطا وجود دارد

## ۵.۳ پلورالیزم دینی

از دیگر نتایج نسبی گرایی پلورالیزم می باشد، پلورالیزم یا به عبارتی تکثرگرایی به معنای پذیرش کثرت می باشد و با توجه به مضاف الیه اش معنا می شود. پلورالیزم دینی به معنای به رسمیت شناختن ادیان متخلف ابراهیمی و غیر ابراهیمی<sup>۸۵</sup> می باشد و بیان می کند که حقانیت در یک دین منحصر نمی باشد و تمام ادیان حق و معتبر می باشند<sup>۸۶</sup> و حداقل هر دینی بهره ای از حقانیت دارد.<sup>۸۷</sup>

<sup>۸۲</sup>. عقل و اعقاد دینی ص ۷۸.

<sup>۸۳</sup>. نساء آیه ۱۶۲.

<sup>۸۴</sup>. Fridrich Schleiermacher, The Christian faith (Edinburgh: T. & T. Clark, 1928), p.17.

<sup>۸۵</sup>. Hich, John, Disputed Question in Theology and Philosophy of Religion, New Haven: Yale University press. 1993, p.4.

<sup>۸۶</sup>. جان هیگ، مباحث پلورالیزم دینی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۸۰، نشر علم، تهران، ۱۳۸۶.

<sup>۸۷</sup>. سید حسن حسینی، پلورالیزم دینی یا پلورالیزم در دین: گفتگو با سید حسین نصر ص ۳۱۰ و ۳۱۱. Nasr, Hossein & Hich, John, "Religions and the concept of Ultimate", The Islamic Quarterly, Vol, XXXX (N.4,1994)

اکثرا از داستان فیل و نابینایان مولوی در مثنوی<sup>۸۸</sup> به عنوان تمثیلی برای تبیین پلورالیزم استفاده می کنند که خانم شافاک از این تمثیل در کتابش استفاده نکرده است. جان هیک نیز در کتاب خود<sup>۸۹</sup>، بدون اشاره به نام مولوی به این تمثیل اشاره می کند و آن را به عنوان شاهد مثالی برای پلورالیزم مطرح می کند. البته مولانا در ادامه شعر بیان می کند که اگر شمعی داشتند به اشتباه نمی افتند به عبارتی مولوی وحی را به شمعی تشبیه نموده است که اگر آن را در برگیریم حق آشکار می شود<sup>۹۰</sup> که ادامه شعر عدم پلورالیزم را می رساند و نمی توان از این شعر مولوی پلورالیزم دینی را برداشت نمود.

شافاک در قسمتی از رمان بیان می کند که "مادامی که در اسلام رتبه وجود ندارد همه حق دارند از هر راهی که می دانند به خدا برسند"<sup>۹۱</sup> و در جایی دیگر ذیل داستان و اتفاقی میان زن مسیحی مولوی کرا خاتون و شمس، از زبان شمس بیان می کند که یهود و مسیحیت و اسلام در ظاهر تفاهم ندارند اما باطنشان یکی است و داستان خرید انگور میان ترک و فارس و عرب و رومی ..... تفاوتش با بیان مولوی در مثنوی این است که شافاک می گوید پوست بر بکنیم و.....<sup>۹۲</sup> را بیان می کند، و قاعده ۲۱ رمان درباره اختلاف ها و محترم شمردن آن ها می باشد و بیان می کند که نباید عقاید صحیح خود را بر دیگران تحمیل نمود، این سه قسمت از رمان متضمن بحث پلورالیسم دینی و تکثرگرایی می باشد. دیگر رمان شافاک یعنی سه دختر هوا، داستان سه دختر از سه دنیای متفاوت می باشد یکی متعصب دین دار دومی پر از شک و شبهه و سومی لائیک به تمام معنا. در آن داستان یکی از شخصیت ها به نام پرفسور آزور داستان را به نمادی کامل از پلورالیزم دینی تبدیل کرده است. به بیان شافاک برای رسیدن به خداوند راه های فراوانی داریم و تبعیت از یک راه معین الزامی نیست.

شافاک در قسمتی دیگر داستان موسی و شبان را با توجه به تفسیر خودش نقل می کند و اینگونه بیان می کند که مهم خواندن خداست و شیوه و راه و مسلک در خواندن خداوند اهمیتی ندارد، در صورتی که این نوع تفسیر، برداشت شافاک از داستان مثنوی می باشد و بایستی توجه داشت که با هر راه و روش و مسلکی نمی توان به هدف رسید و کاری حسن است که هم هدف و هم راه آن حسن باشد.

پیامد تفسیر و بیان شافاک این می باشد که انسان ها تفاوت دارند، راه ها مختلف است پس نمی توان به کسی برای نشان دادن راه امر و نهی نمود.

مهم ترین نقد به پلورالیسم پذیرش خدای ناتوان استو خدایی که ناتوان بوده و نتوانسته به وسیله پیامبران دین تمام حقایق را یکجا گرد آورده باشد ایجاد کند. از سویی دیگر پذیرش کثرت گرایی مستلزم گردن نهادن به مسئله شکاکیت می باشد.<sup>۹۳</sup>

#### ۵.۴ اخلاق ستیزی، معیارشکنی، و حمله به مبنایگرایی و بنیادگرایی دینی

مهم ترین مولفه تفکر شافاک، نسبی گرایی می باشد. به همین دلیل با مبنایگرایی و بنیاد گرایی دینی اختلاف نظام معرفتی عمیقی دارد، مبنایرایان قائل اند در بعضی امور معرفت امری مطلق می باشد و همه به فهمی یکسان و بین الاذهانی دست می یابند. فیلسوفان

<sup>89</sup> . Hick John, An Interpretation of Religion: Human Response to the Transcendent, New Haven and London: Yale University Press, 1989, p.140.

<sup>۹۰</sup> مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ۱۲۵۹-۱۲۶۹

<sup>۹۱</sup> ملت عشق، ص ۲۳۰.

<sup>۹۲</sup> ملت عشق، ص ۴۴۴.

<sup>۹۳</sup> عقل و اعتقاد دینی ص ۲۲۰.



مسلمان به دنبال این هستند که تمام معارف را بر روی بدیهیات عقلی و معارف یقینی استوار سازند و در همین راستا معارف را به بدیهی و نظری تقسیم می نمایند و اما شافاک در سویی دیگر نسبی گراست و معتقد است شناخت امری مطلق نمی باشد و با توجه به شرایط، اختلاف ها، تفاوت ها و غیره متفاوت خواهد بود.

در راستای این اختلافات معرفتی شافاک با مبنایان مخالفت می ورزد و آن را به تعصب و مرام تقلیل می دهد او به ناصواب شخصیتی مانند شیخ یاسین را به عنوان نماد مبنایان نشان می دهد و در فساد و تعصب نشان می دهد. در قاعده ۱۳ نیز بیان می نماید که در این دنیا به اندازه ستاره های آسمان مرشدنما و شیخ نما هست. او مبنایان و بنیادگرایان دینی را به مطلق فقه اندیشی محکوم می نماید و آن ها متهم می کند که عشق را درک نمی کنند، البته نکته ای که شافاک آن را فراموش کرده این است که شخص مولانا که اینگونه از عشق دم می زند فقیه بوده است.

شافاک راه مبارزه با مبنایان و بنیادگرایی دینی را در شکستن عادات، سنت ها، و معیارها می داند و در همین راستا نوعی اخلاق ستیزی و معیار شکنی می کند.

شکستن عادات، سنت ها، و معیارها، اخلاق ستیزی شافاک ذیل فمینیسم و تقدس زدایی و حمله به نظام خانواده نمایان می شود.

شافاک در سرتاسر رمان درصدد بیان مباحث فمینیستی می باشد و در مثال های متعدد بیان می کند که به زنان در طول تاریخ ظلم شده و همیشه حقوق آن ها پایمال شده است و جامعه مردسالار را مورد نقد قرار می دهد، او در غالب شخصیت اللا لزوم تحول را بیان کند.

شافاک در بخش بخش کتاب سعی در الغای مفاهیم فمینیستی دارد برای مثال:

۱. او زندگی کیمیا و شمس را به گونه تصویرسازی می کند که حاکی از ظلم به کیمیا می باشد.
۲. در جایی از زبان مولانا بیان می کند که: "کی گفته دخترها نمی توانند مثل پسرها شاگردان خوبی باشند، کیمیا شایستگی ها دخترها را اثبات کرد و ما برای دختران نیز سماع برگزار خواهیم کرد"<sup>۹۴</sup>
۳. در اوایل کتاب شخصیت و زندگی اللا را اینگونه توصیف می کند: "تمام زندگی الای بیچاره خلاصه شده بود در راحتی شوهر و بچه هایش. نه علمش را داشت و نه تجربه اش را تا به تنهایی سرنوشتش را تغییر دهد. هیچ گاه نمی توانست خطر کند. همیشه محتاط بود. حتی برای عوض کردن مارک قهوه ای که می خورد بایست مدت های زولانی فکر می کرد. از بس خجالتی و سر به زیر و ترسو بود؛ شاید بشود گفت آخر بی عرضه بود." <sup>۹۵</sup> شافاک می خواهد بیان نماید که زنان زندگی مستقل ندارند و زندگی شان در خدمت به دیگران است و برای خودشان زندگی نمی کنند و با این روش ترحم خواننده را جلب می نماید.
۴. در راستای بیان مردسالاری در زمان مولانا از زبان کرا خاتون می گوید که کسی کتاب دست زن ها نمی دهد.<sup>۹۶</sup>
۵. هنگامی که حکیم به خانواده کیمیا می گوید او را نزد عالمی بفرستید، مادر کیمیا می گوید "حامله ام کیمیا باید کمک حالم باشد تازه دختر جماعت چه احتیاجی به درس و مشق دارد؟ چه حرف ها بشیند توی خانه و بچه داری یاد بگیرد"<sup>۹۷</sup>

<sup>۹۴</sup>. ملت عشق، ص ۴۹۷.

<sup>۹۵</sup>. ملت عشق، ص ۱۰.

<sup>۹۶</sup>. ملت عشق، ص ۲۵۵.

<sup>۹۷</sup>. ملت عشق، ص ۲۶۱.

۶. برای بیان تضعیف حقوق زنان از زبان بهالدین ولد می گوید که کرا، زن مولوی، از خود گذشته بود و مراقب دیگران بود<sup>۹۸</sup>  
۷. تضعیف و نادیده گرفتن حقوق الا توسط شوهرش دیوید

ازسویی دیگر او در ملت عشق نوعی هنجار شکنی می کند و حریم مقدس خانواده را که در هر فرهنگ و دینی و به صورت فطری برای انسان ها مقدس است را مورد حمله قرار می دهد. او ازدواج را نوعی اسارت می داند و توجیه اش هم قاعده ۴۰ کتاب (زندگی که بدون عشق گذشته باشد بیهوده گذشته... ) می باشد.

او در غالب شخصیت الا از مفهوم خیانت قبح شکنی می کند و در جاهای مختلف این خیانت را توجیه می کند برای مثال:

شافاک در ابتداء داستان پس از بیان تفاوت اقیانوس و برکه الا را به برکه ای تشبیه می کند<sup>۹۹</sup> و از لزوم تحول در زندگی می گوید و راهکار را طلاق و آن را رهایی از شر تأهل معرفی می کند که مانند پرتاب سنگی در این برکه است که امواجش برکه را متحول می کند.<sup>۱۰۰</sup> در ادامه با اشاره به این نکته که خانواده او از طبقه مرفه است و او سه فرزند دارد و در زندگی مشکل مالی و غیره ندارد<sup>۱۰۱</sup> ولی آن را کافی نمی داند و زندگی الا را اینگونه توصیف می کند: "تمام زندگی الای بیچاره خلاصه شده بود در راحتی شوهر و بچه هایش. نه علمش را داشت و نه تجربه اش را تا به تنهایی سرنوشتش را تغییر دهد. هیچ گاه نمی توانست خطر کند. همیشه محتاط بود. حتی برای عوض کردن مارک قهوه ای که می خورد بایست مدت های زولانی فکر می کرد. از بس خجالتی و سر به زیر و ترسو بود؛ شاید بشود گفت آخر بی عرضه بود."<sup>۱۰۲</sup> الا در این حتی به آن نقطه از سقوط و تباهی رسیده که فهمی از عشق ندارد و در جواب درخواست دخترش برای ازدواج با دوستش می گوید که نکند از دیوید(دوست پسر دختر الا)حامله شده ای<sup>۱۰۳</sup> و حتی قانونی برای خود نوشته است: "خودت باش و دنبال عشق نگرد در زندگی چیزهای مهم تری از عشق وجود دارد."<sup>۱۰۴</sup>

شافاک بیان می کند که در اعتقاد الا گرایش زوج ها پس از سال های طولانی به یکدیگر کم می شود و فراوان احساس می کند که دیوید همسرش به او خیانت می کند.<sup>۱۰۵</sup> و از سویی دیگر شخصیت عزیز مسلمان می باشد و می داند که الا همسر و فرزند دارد.

حتی اگر بپذیریم که در زندگی به الا ظلم شده ولی آیا این دلیل بر رابطه نامشروع می شود آن هم هنگامی که همسر و سه فرزند داری، و شافاک سعی در این دارد که این خیانت را توجیه کند و با مفهوم عشق به آن رنگی دیگر ببخشد. الا با عزیز اول از طریق ایمیل ارتباط می گیرد و ابراز علاقه به یکدیگر می کنند و حتی پس از اینکه دیوید همسر الا می فهمد الا نامه ها رفتارش را تایید می کند و باز به کار خود ادامه می دهد<sup>۱۰۶</sup> و حتی به دیدن عزیز و به اتاق او می رود.<sup>۱۰۷</sup> و نهایتا الا قبل از طلاق و در هنگام تاهل فرزندان و همسرش را ترک می کند و با عزیز به آمستردام و سپس قونیه می روند.<sup>۱۰۸</sup> و نهایتا شافاک برای آخرین بار بازم اسم این

۹۸. ملت عشق، ص ۴۲۸.

۹۹. همان، ص ۸.

۱۰۰. همان، ص ۱۱.

۱۰۱. همان، ص ۸.

۱۰۲. همان، ص ۱۱ و ۱۰.

۱۰۳. همان، ص ۶۰.

۱۰۴. همان، ص ۷۳.

۱۰۵. همان، ص ۱۰۳.

۱۰۶. همان، ص ۳۷۲-۳۹۵.

۱۰۷. همان، ص ۴۲۰ و ۴۵۰.

۱۰۸. همان، ص ۵۰۱.

خیانت را عشق می گذارد عشقی که یک هوس است و اینگونه بیان می کند که کل خانواده الا با او قطع رابطه می کنند جزء دختر بزرگش که عاشق شده و مفهوم عشق را می فهمد پس به مادرش حق می دهد.<sup>۱۰۹</sup> شافاک در کتاب های دیگرش نیز بدین مسائل اشاره داشته است برای مثال شخصیت اول رمان سه دختر حوا یعنی پری با همسرش مشکل داشت.

این نگاه ها شافاک را بدین جا می رساند که پیوندی بین سنت و مدرنیته برقرار کند و با توجه به دو داستانی شافاک با بیان داستان شمس و مولوی در بازه زمانی قرن ۷ در ضمن داستان الا و عزیز در قرن ۱۴ سعی در برقراری پیوندی میان سنت و مدرنیته می باشد و در بخشی از کتاب دست به مقایسه الا و عزیز با شمس و مولوی نیز می زند.<sup>۱۱۰</sup> او زندگی مولانا را یک زندگی معنادار نشان می دهد و با بیان و مقایسه الا و عزیز و شمس و مولوی بیان می کند که همانگونه که در زندگی سنتی امکان معناداری فراهم بود امروزه در سطره مدرنیته نیز این معنا دهی امکان دارد و "عشق" حلقه مشترک در معنادهی به زندگی است، فقط بایستی "تغییر" را شروع کرد. او نهایتاً در قاعده ۳۸ از لزوم و ضرورت تغییر می گوید.

البته این قسمت از اندیشه شافاک قرائتی نو نمی باشد و قبل تر از او نیز دکتر عبدالکریم سروش بیان نموده است که این تغییر در زندگی خود مولوی هم رخ داده است، او پیرمرد سجاده نشینی بود که از تمام تعلقات خود دست کشید و قماری کرد، قماری که در آن طلب برد نداشت بلکه آرزویش قمار دوباره بود و ماحصل آیین قمار زنده و پاینده شدنش بود.<sup>۱۱۱</sup>

سجاده نشین با وقاری بودم - بازیچه کودکان کویم کردی

خنک آن قمار بازی که بباخت هر چه بودش - هیچ بنمادش الا هوس قمار دیگر

مرده بودم و زنده شدم، گریه بدم خنده شدم - دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

البته تغییر که مولوی داشته را شافاک تحریف نموده و مبانی معرفت شناختی خود را جای مولوی جای زده است و سعی بر این دارد که به سمت مبانی او تغییر کنیم

### نتیجه:

ملت عشق شاید به عنوان یک جریان ساز توانست مخاطبان فراوانی بخصوص قشر جوان را با مولوی و مثنوی آتشی دهد ولیکن سوء فهم ها و سوء استفاده های خانم شافاک در مباحث معرفتی و ابعاد غلط تاریخی، بیانگر این می باشد که شافاک در صدد مطرح نمودن عرفانی و معنویتی نوظهور می باشد.

شافاک مدعی است که داستان مولوی و شمس را کاملاً مستند نگاشته است و برخلاف روال داستانیسان در آخر رمان منابع و ماخذ ذکر کرده است<sup>۱۱۲</sup>، هر چند در ملت عشق بسیاری از ابعاد داستان مولوی و شمس مستند است ولیکن گاه تعارضاتی مهم با واقعیت وجود دارد که علت عمده آنها تحریف ماجرا، استفاده و رجوع به منبع ضعیف، و تخیل دارای تنافی با حقیقت می باشد.

<sup>۱۰۹</sup>. ملت عشق، ص ۵۰۸.

<sup>۱۱۰</sup>. همان، ص ۴۷۷.

<sup>۱۱۱</sup>. قمارعاشقانه ص ۳۹ و ۱۱۳.

<sup>۱۱۲</sup>. ملت عشق، ص ۵۱۰ شافاک ۳۷ مورد عنوان کتاب را ذکر کرده که غالباً نوشته های دست دوم و دست سوم است و ترکی استانبولی اند و انگلیسی و خیلی از مولفین آنها نیز مولوی شناس نبوده اند.

از حیث مبانی معرفتی نیز شافاک درصدد آن بوده که مولوی خودش نشان دهد و افکار خود را در غالب شخصیت عظیمی چون مولوی بیان نماید. شافاک معتقد است امکان درک واقعیت وجود ندارد و در مسئله شناخت نسبی گراست به همین جهت به ایمان گرایی، دعوت به تجربه دینی و پلورالیزم دینی روی می آورد و این نوع از جهان بینی او را به مقابله با مبنای گروهی و بنیادگرایی دینی سوق می دهد و راه مبارزه را شکستن عادت ها، معیار ها و اخلاق ستیزی تجویز می نماید.

گفتنی است در این نوشتار اندیشه شافاک در رمان ملت عشق بررسی گشت برای ادامه تحقیقات پیشنهاد می گردد درباره دیگر کتب الیف شافاک و نسبت او با عرفان های نوظهور از جمله پائلو کوئیلو تحقیقاتی صورت پذیرد.

## منابع و ماخذ:

\* قرآن کریم

\*\* نهج البلاغه

فهرست کتب فارسی:

۱. ابتدائیه، سلطان ولد، به تصحیح و تنقیح محمد علی موحد و علیرضا حیدری. چاپ اول، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۸۹.
۲. پلورالیزم دینی یا پلورالیزم در دین: گفتگو با سید حسین نصر؛ سید حسن حسینی، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.
۳. دانشنامه ی ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه. چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۶، ج ۶.
۴. رساله در مناقب خداوندگار، فریدون احمد سپهسالار، به تصحیح و توضیح محمد علی موحد و صمد موحد. چاپ دوم، انتشارات کارنامه، تهران ۱۳۹۵.
۵. زندگانی مولانا جلال الدین محمد، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، انتشارات بنگاه نشر و ترجمه کتاب پارسه، تهران، ۱۳۹۷.
۶. فیه ما فیه، مولانا جلال الدین محمد بلخی، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر. چاپ دهم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۴.
۷. مباحث پلورالیزم دینی، جان هیک، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۸۰، نشر علم، تهران، ۱۳۸۶.
۸. ملت عشق؛ شافاک، الیف؛ ترجمه ارسلان فصیحی، تهران: ققنوس، ۱۳۹۴.
۹. مجالس سبعة، مولانا جلال الدین رومی، با تصحیح و توضیحات توفیق ه. سبحانی. چاپ سوم، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۷۹
۱۰. مطالعه تاثیر مولانا در رمان ملت عشق الیف شافاک با رویکرد انسانشناسانه، رساله کارشناسی ارشد، خواجهویان، فاطمه؛ به راهنمایی عذرا قندهاریان، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۹۸.
۱۱. مناقب العارفين، شمس الدین احمد افلاکی، تصحیحات، حواشی و تعلیقات حسین یازیجی و ویرایش و اضافات توفیق ه. سبحانی. چاپ دوم، انتشارات دوستان، تهران ۱۴۰۰.

فهرست کتب عربی:

۱. تفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۱، محمد محسن فیض کاشانی، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۵ق.

فهرست کتب انگلیسی:

1. Hich John, Disputed Question in Theology and Philosophy of Religion, New Haven: Yale University press. 1993, p.4
2. Nasr, Hossein & Hick, John, "Religions and the concept of Ultimate", The Islamic Quarterly, Vol, XXXXX (N.4,1994)
3. Hich John, An Interpretation of Religion: Human Response to the Transcendent, New Haven and London: Yale University Press, 1989, p.140

4. Dancy Jonathan & Sosa, Ernest (eds.), *A Companion of Epistemology* (USA: Basil Blackwell Inc., 1992)
5. Fridrich Schleiermacher, *The Christian faith* (Edinburgh: T. & T. Clark, 1928), p.17

فهرست وبسایت ها:

1. [www.ted.com](http://www.ted.com)
2. [The New York Times](http://The New York Times)
3. [nayonafir.com](http://nayonafir.com)
4. [www.ibna.؛](http://www.ibna.؛)